

## زندگی، شخصیت و مکتب صدرالمتألهین

قسمت هفدهم

استاد سید محمد خامنه‌ای

بانو ام‌کلثوم متولد ۱۰۱۹) است و فیض (شوهر بانو زبیده - متولد ۱۰۲۴) در حدود سال ۱۰۳۸ - یا کمی زودتر - زناشویی نموده، بر این اساس محتمل است چند سالی متناسب تفاوت سنین دو خواهر، بین دو داماد نیز تفاوت سنی موجود بوده است همچنانکه وفات فیض نیز حدود بیست سال دیرتر از فیاض است - اگر چه این مطلب کلیت ندارد و ما را به حقیقت نمی‌رساند. چون تولد فیض، بنظر ما، پیش از سال ۱۰۰۴ یا همان حدود بوده بنابراین احتمال معقول قابل قبول آنست که تولد فیاض را حدود سال هزار (۱۰۰۰) هجری یا کمی پیش از آن بدانیم، اما با اینهمه نمی‌توان اظهار نظری محققانه بدست داد.

از خانواده و محیط معنوی و مادی زندگی وزیست او در کودکی و نوجوانی نیز چیزی نمی‌دانیم. همچنین روشن نیست که تحصیلات مقدماتی او در کجا بوده است. اما از آنجا که در شهر لاهیجان و برخی شهرهای خطه شمال ایران و سواحل دریای مازندران با احتمال قوی حوزه‌های درس و فضایی هر چند گمنام وجود داشته، و از جمله می‌دانیم که از شهر لاهیجان فلاسفه و حکما و علمای برجسته‌ای برخاسته‌اند، بنابراین ملا عبدالرزاق جوان می‌توانسته در ترک وطن شتاب نکرده و مقدمات و دروس متوسطه را در همان شهر یا نواحی آن خوانده باشد و حضور او در حوزه قم و برخورد با صدرالمتألهین و استفاده از محضر او به سالهای پس از آن برگردد.

بنابر آنچه در جلد اول این کتاب دیدیم، اقامت ملاصدرا در کهک و قم در نیمه اول دهه سوم (قرن یازدهم هـ) - یعنی بین ۱۰۲۰ تا ۱۰۲۵ - (یا کمی پیش از آن) بوده است و تا اواخر دهه سی (حدود ۱۰۳۹) یعنی زمان بازگشت به شیراز ادامه داشته است. اگر اینگونه فرض -

### فیاض لاهیجی

شاگرد مشهور دیگر ملاصدرا، شاگرد نه بلکه فرزندی از تبار دانش و حکمت او (نه از تبار تن) - فیاض لاهیجی است، ملا عبدالرزاق که رزاق مهر گستر، رزق روحی او را به در خانه صدرالمتألهین حواله کرده و لقب فیاض را نیز از همان درگاه و از ملاصدرا گرفته بود.

نام او عبدالرزاق (فرزند علی بن حسین) و معروف به لاهیجی است که خود او گاهی خود را قمی نیز دانسته است و ملقب به فیاض می‌باشد و تخلص شعری او نیز همان است.

ملا عبدالرزاق لاهیجی نیز مانند بسیاری از علما و حکمای این سرزمین، قدر ناشناخته باقی مانده و در کتب تواریخ و تذکره‌ها اندکی ناچیز می‌توان از زندگانی حدود هفتاد ساله او یافت و این همان لکه ننگی است که دامان تاریخ ما را - بویژه درباره فلاسفه و حکما - آلوده و بد نما ساخته است و میراثها و گنجینه‌های فرهنگی مسلمین، بلکه جهان حکمت و دانش، را از دیده و دسترس فرزندان این سرزمین بدور نگهداشته است.

تولدگاه و گاه تولدش هر دو مجهول است اما از قرائن چنین بر می‌آید که تولد او در لاهیجان بوده است زیرا با وجود آنکه عمده دوران حیاتش را در قم گذرانده ولی همه او را به گیلانی و لاهیجانی بودن می‌شناخته‌اند (و حال آنکه برخی مانند محقق قمی که اصلاً گیلانی است و در قم اقامت داشته به سرزمین اصلی خود معروف نیست) و شهرت فیاض و مشاهیر دیگری چون حزین، بسبب قوت انتسابشان به آن شهر و با احتمال قوی بسبب تولدشان در آنجا بوده است.<sup>۱</sup>

سال تولد او نیز در هیچ منبعی از تواریخ و تذکره‌ها نیامده ولی از برخی قرائن برمی‌آید که از فیض بزرگتر بوده است، از جمله آنکه بنظر ما او داماد اول ملاصدرا (شوهر

۱ - خود او به گیلانی بودن خود مباهات کرده و می‌گوید:

درویشی را نتیجه دارم از نسبت خاک ملک گیلان

نزدیک به حقیقت - شود که وی تا حدود سال ۱۰۳۰ در عزلت و تنهایی و ترک درس و معاشرت بسر می‌برده و شاگردان و مریدانی بگرد خود نداشته، می‌توان آغاز دیدار و آشنایی بهره‌گیری ملا عبدالرزاق را از ملاصدرا از اوایل همان دهه (۱۰۳۰ بعد) دانست.

بنابر آنچه فرض شد در این سال، لاهیجی در سنینی بین بیست و پنج تا سی سال بوده و از مقدمات فارغ شده و دوره‌ای از علوم رایج زمان خود را طی کرده و بدنبال استادی برجسته برای کمال علمی و روحی خود می‌گشته و می‌دانیم که مدتی را در مشهد گذرانیده و شاید به حوزه‌های بزرگ دیگر آن زمان مانند اصفهان و کاشان و یا

بوده است. و از اینجا شاید بتوان بدست آورد که وی پس از هجرت از لاهیجان و پیش از آنکه در قم اقامت گزیند در اقامت خود در مشهد در حوزه علمیه آن بزندگی طلبگی و تحصیل مشغول بوده و از فیوضات آستان مقدس امام رضا علیه‌السلام بهره می‌گرفته و بنابر ضرورت‌هایی ناگزیر از مشهد به صوب قم آمده و در آنجا اقامت گزیده و برای ترک آنجا و ماندگاری در اینجا ناچار بوده است.

و در همان قصیده به این ضرورت اشاره نموده و می‌گوید:

خدایگانا دارم جدا ز خاک درت

چنان دلی که به حالش جهان بگرید زار

فکنند دور بزاری از آن درم یسار

به روز من بنشیند فلک بزاری زار

### فیاض یکی از خواص شاگردان و دستاموزان ملاصدراست و شاید بتوان او را نزدیکترین و برجسته‌ترین شاگردان وی بحساب آورد.

قزوین هم سرزده باشد.

فیاض در قصیده‌ای که چندبار در آن تجدید مطلع کرده ضمن شکایت از روزهایی که در قم می‌گذراند (و بسا پس از مراجعت ملاصدرا به شیراز بوده) یاد دوران خوش اقامت در بارگاه ملکوتی امام علی بن موسی الرضا - علیه آلافا السلام - را زنده می‌سازد و شکوه سر می‌دهد که زمانه او را با خواری و بزور از آن سرزمین جدا ساخته و باخطاب «اهبطوا» او را، آدم‌واره، از آن روضه رضوان بیرون رانده است، این ابیات از آن قصیده است:

«هزار شکوه مرا از فلک بود هر دم

ولی نیارم از آنها یکی کنم اظهار

همین بس است شکایت از او که کرد مرا

جدا ز روضه عرش آشیان فیض آثار

فریب این جو گندم نما از این فردوس

برون فکنند چو آدم مرا بزاری زار

به خاک خاری از این روضه، طالع پستم

چنان فکنند که بر آسمان رسید غبار...»

لحن کلام و قرائن دیگر نشانه آنست که وی در شهر مشهد

اقامت طولانی داشته و مقیم آن درگاه بوده نه مسافری

راهگذر یا زائری چند صباح روزگار؛ و اقامت کسی چون

او جویای دانش و معرفت طبعاً برای علم‌آموزی و

معرفت‌اندوزی و کسب کمالات نفس و سلوک و عرفان

اگرچه دوری از آن خاک در، ضروری بود

که هست دوری خورشید ذره را ناچار

ولیک دارم امیدی که از توجه تو

تن ضعیف من آنجا شود بخاک مزار

\*\*\*

بغربت سفر «اهبطوا» ز درگه قرب

که بازگشت ندارد در او یکی ز هزار

اگر فلک ندهد کام من ز خاک درت

بنیم ناله برآرم ز هفت چرخ، دمار

فیاض در این قصیده لطیف و هنرمندانه خود، هم

دل بستگی شدید خود را به مشهد رضوی نشان داده و هم

رضایت خاطر خود را به اقامت در آستان خواهر معصومه

و مقدسه او ابراز داشته که منشأ و منبع برکات دیگری

برای او بوده از جمله یکی راه یافتن به محضر پرفیض

صدرالمتألهین، که خود یکی از فیوضات حضرت

معصومه علیها سلام شمرده می‌شده است.

وی در ابیاتی از آن چنین گفته است:

فلک مرا ز خراسان از آن بدور افکند

که در عراق کند گرم یوسفم بازار

هوای روضه پاک تو رخستم زان داد

که داشت درگه معصومه قمم درکار

نهال گلشن موسای جعفر کاظم

که داده چرخ بدستش کفالت تو قرار

چه فیضها که نبردم از این خجسته مقام

چه کامها که ندیدم در این ستوده دیار

یکی ز جمله فیوضات این مقام اینست

که مشت خاک من اینجا به کیمیاست دچار

چه کیمیا؟ شرف خدمت مربی روح

چه کیمیا؟ اثر صحبت مروج کار

هنوز شور سخن در سرست زانکه بود

دلم بسمدحت استاد، مایل گفتار

جهان فضل و کمالات صدر شیرازی

که خاک خطه شیراز از وست فیض آثار

«خدایگانا شد بیست سال افزونتر

که این قصیده مرا می خلد به خاطر زار»

شاید بتوان استظهار کرد که قصد وی به گفتن قصیده

که بیش از بیست سال پیش است - همزمان ترک مشهد

بوده یعنی قصیده را بیست و چند سال پس از ورود به قم

گفته است. حال اگر فرض شود که وی در زمانی به قم آمده که

ملاصدرا - از شیراز - به آنجا آمده و مقیم بوده، باید مبدأ

اقامت فیاض را در قم حدود سال ۱۰۲۰ یا ۱۰۲۱ بدانیم.

بنابراین قصیده‌اش را در اواخر دهه سی و کمی پیش یا

پس از رجعت ملاصدرا به شیراز (حدود سال ۱۰۴۰)

سروده و ثانیاً - حضور او در قم و هجرت از مشهد را اگر

در سنین بیست سالگی یا نزدیک به آن بگیریم که فضلی

### از برخی اشعار فیاض چنین بر می آید که او حکیمی منزوی و گوشه گیر و باغ و بهارش در درون دل بوده است.

داشته و طبع شعری بهم رسانده و قادر به سرودن قصائد

عزاً بوده، و در اندیشه داشته از قصیده عرفی شیرازی با

همین وزن و قافیه - استقبال و باوی هم‌آوردی کند، باید

بپذیریم که قاعدتاً نیاستی از این سن کوچکتر باشد.

با اینگونه محاسبه، تولد او در حدود سال ۱۳۰۰ و یا

کمی پیش از آن خواهد شد و در نتیجه چند سالی (شاید

سه چهار سال) از فیض مستتر بوده است.

البته احتمالات دیگر را نیز نباید نادیده گرفت، از

جمله آنکه حضور فیاض در قم را اگر مصادف با دوران

تدریس و فیاضی ملاصدرا بدانیم باید آنرا پس از ایام دراز

انزوای وی در کهک و ترک گفتار و نوشتار بدانیم که ممکن

است چند سالی پس از سال ۱۰۲۰ و شاید حدود ۱۰۳۰

باشد، یا آنکه سرودن قصیده را مربوط به اواخر عمر

ملاصدرا بشماریم، و بهر حال برای تعیین دقیق تواریخ به

مدارک و ادله‌ای صریحتر نیاز هست.

مدرک دیگری که شاگردی و ارادت فیاض را به

صدرالمتألهین نشان می‌دهد رساله دست‌نویس وی از

«اجوبة المسائل ملاشمسای گیلانی»، نوشته ملاصدرا

است که، پیش از این تصویر آنرا دیده‌ایم.<sup>۲</sup>

۲- زندگی، شخصیت، مکتب صدر المتألهین - ج اول ص ۳۹۱.

فلک بمکتب فضلش ز تخته خورشید

بسان طفل گرفتست لوح زر بکنار

شراب شیشه شیراز خورده‌ام اینست

که ناله‌ام شده از مستی اینچنین سرشار

از این قصیده می‌توان بدست آورد که: اول آنکه وی

دیری مقیم مشهد بوده و همچنانکه سیره برخی از طلاب

شمال و مجاور دریای مازندران است تحصیلات

مقدماتی و متوسطه علوم شرعی و عقلی را در حوزه آنجا

گذرانده است.

دوم آنکه از آنجا به قم که حوزه کوچکتری بوده روی

آورده و این هجرت بنا بر ضرورت‌های زندگی و شاید

سیاسی و اجتماعی بوده است و خود وی از آن به «جو

گندم نما...» تعبیر کرده که ممکن است برخی مزایای مادی

منظور وی باشد.

سوم آنکه اقامت او در قم مصادف با حضور

صدرالمتألهین در آنجا و افاضات علمی و عملی شده و

این دوره، پس از ترک «صمت و سکوت» و اقامت بیشتر

در شهر (قم) و احتمالاً ترک دهکده کهک (یا استفاده بیلاق

از آنجا) بوده، مقارن سالهای یک‌هزار و سی یبعد است که گفتیم

فیض نیز در همان سالها به وی پیوسته است.

چهارم آنکه از این بیت قصیده که می‌گوید:

**فیاض، برخلاف آنچه گاهی ادعا شده، نزد میرداماد درس نخوانده و شاگرد رسمی او نبوده است.**

وی این رساله را بسفارش و امر استاد از برای او رونویسی کرده و در پایان آن آورده است:

«کتبت هذه الأحرف خدمة لمولائی و صاحبی  
ضحوة من یوم الخمسین تاسع عشر شهرالجمادی  
الثانی من سنه (۱۰۳۴) فی المدرسة المعصومیة بقم  
صانها الله و انا العبد الاقل الجانی عبدالرزاق بن علی  
الجلیلانی را حیاً منه التوجه العلنی و الإلتفات السری  
سیماعقیب الدعوات و أثناء الحالات.»

تاریخ کتابت و رونویسی آن بدست لاهیجی پنجشنبه نوزدهم جمادی الثانی سال یکهزار و سی و چهار است و اگر آنرا بامر و فرمان استاد خود رونویسی کرده باشد می تواند نشاندهنده این باشد که تاریخ تألیف آن و پاسخ و مکاتبه مذکور در همان سال یا نزدیک به آن بوده، چه تکثیر نسخه و رونویسی بوسیله نزدیکان قاعداً در مواردی انجام می شده که اصل نوشته، جدید الکتابه و منحصر بفرد و یا نسخه اندکی از روی آن گرفته شده بوده و بیم گم شدن و نابودی آن می رفته است.

همانگونه که پیش از این گفته ایم<sup>۳</sup> پرسش مسائل دشوار فلسفی و پاسخهای ملاصدرا درباره آن مسائل نه در دوران انزوا بلکه در زمان شهرت وی بوده و خواهیم گفت که صدرالمتألهین نه فقط در دهه سی بلکه حتی در دهه پیش از آن هم بکار تألیف و شاید تدریس به خواص اشتغال داشته و مثلاً تفاسیر سوره های زلزال و حدید و اعلی و آیه الکرسی را در قم و در حدود سال ۱۰۲۲ و تفاسیر آیه نور و سوره الطارق را در سال یکهزار و سی (۱۰۳۰) نوشته است.

از اینرو بعید نیست که چند و یا حتی چندین سال پیش از سال یکهزار و سی و چهار نزد ملاصدرا تلمذ می کرده و راه و رسم سلوک روحی و طی اسفار اربعه را از استاد می آموخته است و گرده برداری از رساله استاد، در زمان پختگی وی بوده و این نیز با محاسبات پیشین سازگار است.

فیاض یکی از خواص شاگردان و دستاموزان ملاصدراست و شاید بتوان او را نزدیکترین و

برجسته ترین شاگردان وی بحساب آورد و گزاف نیست اگر او را راز دار و خزینه اسرار معنوی ملاصدرا بدانیم. می دانیم که صدرالمتألهین یکی از سالکان بزرگ عصر خویش و از پیران و مرشدان صراط مستقیم عرفان عملی بوده است و دیدیم که همین فیاض چگونه بارها در زبان شعر، او را کیمیاگر جوهر انسانی خود معرفی کرده و خود را زر خالص بوته آموزه او دانسته است.

بنابراین شاگردی وی نزد آن استاد، هم تربیت روحی و راهیابی یافتن معنوی بوده و هم علوم الهی عقلی و نقلی را نزد وی می آموخته و رویه اساتید آن زمان بود که کتب خود را به شاگردان می آموختند.

یکی از کتبی که مدرکی بر تحصیل او نزد ملاصدرا یافت شده، کتاب مبدأ و معاد وی است. در نسخه خطی از آن بخط لاهیجی و محشاً بحواشی ملاصدرا،<sup>۴</sup> لاهیجی در صفحه اوایل آن نگاشته است که تمام آن کتاب را نزد استاد خوانده است. این کتاب بتصریح مؤلف آن در سن چهلسالگی او، یعنی در حدود سال ۱۰۲۰ (یا ۱۰۱۹) تألیف شده و نام دیگر آن «الحکمة المتعالیه» است. (که در آینده از آن سخن خواهیم گفت).

استاد سید جلال الدین آشتیانی معتقد است که وی کتاب شواهد الربوبیه و رساله حرکت و بخشی از کتاب اسفار را نیز نزد همین استاد فرا گرفته است و بعید نیست که شرح هدایه و برخی از تفاسیر مقدم او نیز از همین قبیل کتب درسی او باشد و بسا برابر قاعده حوزه ها - کتب ابن سینا، بویژه شفا و نجات و شرح اشارات خواجه نصیر، و نیز برخی کتب کلامی مکتب شیراز، و برخی از کتب عرفانی و حدیثی را نیز نزد صدرالمتألهین خوانده و فرا گرفته باشد.

حاصل آن کوششهای معرفت افروزانه ملاعبدالرزاق لاهیجی از او دانشمندی سترک ساخت که هم ذوقنون و جامع علوم زمان خود بود و هم سالکی محرم و پرده دار ملاصدرا و هم حکیمی برجسته و کم نظیر که آثار فلسفی و کلامی او قدرت و تسلط او را بر علوم عقلی نشان می دهد، اگر چه بظاهر متکلم نماست.

۳- همان، ص ۳۹۰.

۴- اصل نسخه متعلق به کتابخانه علامه طباطبائی بوده و فیلسوف معاصر جناب آقای آشتیانی آنرا بزور طبع آراسته است. رش. به مقدمه استاد آشتیانی صفحه یک و مقدمه دکتر سید حسین نصر صفحه ۱۰ همان کتاب.

وی نیز مانند فیض بشرف دامادی ملاصدرا مفتخر شد، این واقعه را می‌توان در حدود سالهای ۱۰۳۴ یا ۱۰۳۵ در قم دانست که بانو کلثوم در سنین ۱۵-۱۶ سالگی بوده و فیاض در حدود سی و پنجسالگی.

این وصلت سبب گردید که فیاض بیشتر به استاد خود نزدیک شود و از کیمیاگری او در کارگاه عرفان بهره بگیرد و با احتمال قوی اندک اندک جانشین وی شود و بر مسند تدریس استاد در قم و مدرسه معصومیه تکیه بزند. ملاعبدالرزاق تمام مدت عمر اقامت خود در قم را به تدریس و اداره تعلیم و تربیت طلاب در مدرسه معصومیه<sup>۵</sup> قم گذراند و همچنانکه پیش از این گفته‌ایم، گویا یکی از دلایل نرفتن وی همراه استاد به شیراز در سالهای نزدیک ۱۰۴۰ مسئولیت وی برای اداره آن حوزه زنده فلسفه و کلام بوده است.

فیاض شاگردانی را تربیت کرده است که از همه معروفتر قاضی سعید قمی (۱۰۴۹ - بعد از ۱۱۲۶) است. (قاضی) میرزا سعید معروف به حکیم کوچک و برادرش میرزامحمد (حکیم) در اوایل تحصیل خود نزد فیاض و فیض شاگردی می‌کردند ولی پس از آن به اصفهان رفته و نزد میرزا رجبعلی تبریزی حکمت خوانده‌اند.<sup>۶</sup> میرزا سعید دارای استعدادی درخشان و با وجود عنفوان جوانی دارای طبعی شاعرانه و لطیف بوده و بهمین دلیل و دلایل دیگر، فیاض به وی دلبستگی بسیار داشته<sup>۷</sup> و در قصیده‌ای از آنکه او را رها کرده و دیگران را رقیب وی ساخته و بر وی ترجیح داده گله نموده است. از جمله می‌گوید:

نسخلی که من بشیره جان پروریده‌ام

زهرم چرا بلب نچکاند چو شهید ناب

شاخی که شبنم گلش از اشک بلبل است

آخر چرا نگردد سیخی بر این کباب

شمعی که رخ ز دامن پروانه برفروخت

پروانه را چرا نشود خانه زو خراب

یوسف نگاه داشتن از گرگ لازم است

ورنه چه سود، خانه چشم پدر خراب

و میرزا سعید نیز در قصیده‌ای تر و معطر به وی پاسخ

داده و از جمله گفته است:

گفتی بسریده‌ام طمع از استفاده‌اش

خم را چه غم که شیشه نخواهد از او شراب

میرزا سعید در حدود سال ۱۰۹۹ در قم به منصب قضا

نشست و از آنجا معروف به قاضی سعید قمی شد. و پس

از آن مدتی نیز شیخ الاسلام قم گردید (۱۱۰۵). وی تألیفاتی در حکمت و عرفان و فقه و کلام دارد و ادیب و شاعر نیز بوده است. اشعار ملاعبدالرزاق لاهیجی درباره وی در دوره‌ای که حسب ظاهر، عمرش کمتر از ۲۳ سال بوده - نشانه نبوغ اوست و فیاض از جمله درباره او گفته است:

هنوز طفلی و دانشوران عالم را

زبان نکته فرو بست نکته دانی تو»

(وی متولد سال ۱۰۴۹ و وفات فیاض ۱۰۷۲ است).

قاضی میرزا سعید قمی در اول شرح حدیث بساط، شروع آترا سال ۱۰۹۹ نوشته در حالی که ۵۱ ساله است، پس بر این اساس وی باید متولد سال ۱۰۴۹ باشد؛ و نیز سال پایان کتاب دیگرش «مراقاة الأسرار» را سال ۱۰۸۴ و در سن سی و پنج سالگی، نوشته که باز تولد او در سال ۱۰۴۹ خواهد شد.<sup>۸</sup> (همان سال تولد میرزا حسن فرزند لاهیجی ۱۰۴۹ است).

پدر میرزا سعید قمی از علما و بیک واسطه از شاگردان شیخ بهایی بوده است.<sup>۹</sup>

\* \* \*

ملا عبدالرزاق لاهیجی در دوره خود، بویژه در قم و اصفهان، سرشناس و معروف به فضل و ذوق و ادب بوده است. در هر دوره در میان دانشمندان زمان و حتی میان اتبوه مدعیان دانش - که گاه آوازه‌شان بلندتر از اصحاب فضل است - چند حکیم یا فقیه شهرت بیشتری دارند. لاهیجی در زمان خود چنین حسن شهرتی را داشته و گویا

بنظر می‌رسد که فیاض برخلاف استاد خود و حتی بیشتر از فیض، روح سازگاری با محیط را داشته و بیشتر از آن بر جان و آبروی خود بیمناک بوده است.

۵- گویا در بخش شمال شرقی مرقد مطهر حضرت معصومه و جسیده به صحن کوچک و محل اتصال مدرسه کنونی فیضه با آن قرار داشته و امروز از آن اثری نیست و ظاهراً پس از تعمیر و توسعه بصورت مدرسه فیضیه درآمده است.

۶- طبقات اعلام الشیعه (قرن ۱۲) شیخ آقا بزرگ تهرانی - ص ۳۰۹ - از قصیده لاهیجی بر می‌آید که به میل شاگرد به رجبعلی تبریزی تلمذ او نزدش رضایت نداشته و از عاقبت آن اندیشمند بوده است.

۷- از فیاض است:

تو ای فیاض اگر با من نزاعی در جهان داری

جهان و هر چه دروی، از تو و میرزا سعید از من

۸- همان - ص ۳۱۰. ۹- همان.



**اگر عقاید رایج زمان خود را  
می‌داشت، بیشک از ژاژخوایی  
دشمنان و زخم پیکان و سنان  
آنان نگران نمی‌شد.**

در حسرت دوستان تبریز

سرخاب کنم روان ز مژگان

و همچنین این بیت:

گریه از بیم تو شد در دل بیتاب گره

بر سر هر مژه‌ام قطره سیماب گره

در دل خون شده فیاض جدای از تبریز

شده چون قطره خون، حسرت سرخاب گره

فیاض در اشعار خود گاهی به اصفهان نیز اشاره کرده است و

گویا در آنجا دوستان و شاید شاگردانی داشته وی می‌گوید:

فیاض التفات عزیزان چه شد که هم

یک جذبه از قمم به صفاهان نمی‌برد.

گفتیم که صدر و شاید شاه و مقامات عالیه اصفهان

مشتاق زیارت او بودند و او با آنان گاه دیدار و گاه پرهیز

داشته ولی لحن این بیت لحنی دیگر است. در بیت

دیگری می‌گوید:

بازم از خاک دری فیاض چشمم سرمه‌ای است

کو به تکلیفم کشاند سوی اصفاهان نصیب

یا در قصیده دیگری:

ز باد حادثه آخر به این شدم دلشاد

که برد خاک مرا تا به آستان مراد

سر مرا که لگدکوب فوج حادثه بود

به خاک درگهی افکند و سربلندی داد

ز نور رای شهی کوچکم منور گشت

که آفتاب کند از ضمیرش استمداد

شب سیاه مرا رشک روز روشن کرد

فروغ ناصیه سید بزرگ نژاد

سپهر ملت و دین آفتاب شرع مبین

ستون قصر یقین باقر علوم رشاد

همین شهرت او به فضل موجب گردیده که شاه عباس ثانی به او ارادت و توجه خاصی داشته و گویا از وی کتابی در حکمت و کلام خواسته و او کتاب گوهر مراد را بفارسی، برای فهم عوام الناس زمان، بنام او به رشته نگارش در آورده است.

از برخی اشعار فیاض چنین بر می‌آید که او حکیمی منزوی و گوشه‌گیر و باغ و بهارش در درون دل بوده است.<sup>۱۰</sup> اما با این وصف، می‌دانیم که با دوست و یار دیرینه خود فیض علاوه بر مکاتبه و مشاعره، دیدارها داشته و به کاشان بنزد وی می‌رفته و همچنین با سلطان العلماء ملقب به خلیفه سلطان (فقیه و دانشمندی که داماد شاه عباس و وزیر اعظم او بود و پس از مدتی خانه نشینی در زمان شاه صفی دوباره در زمان شاه عباس دوم بر منصب وزارت نشست) دوستی و رابطه مودت داشته و نیز با میرزا حبیب الله صدر - که از اصحاب فضل و ادب و مردی دانشپور و ادب دوست بوده و در زمان شاه صفی مقام صدر یا وزیر اعظمی داشته و بعید نیست که نزد ملاصدرا نیز درس آموخته و همان سبب دوستی آندو بوده است - مراتب الفت و رفاقت در میانشان برقرار بوده است.

فیاض برای همه این دوستان قصائدی گفته و با آنها مراوده و مکاتبه داشته و گاهی به دیدار آنان می‌رفته است. اشعاری از او که نشان می‌دهد او را بزور عواطف نزد خود نگه می‌داشته‌اند و او بیخبر و در خفا گریخته و به قم برگشته، باقی مانده است که برای عذر فرار و ترک بیخبر و بی‌اذن صحبت سروده و برای صدر اصفهان فرستاده است و این مهر و ارادت بسیار این دوستان محتشم و دولتمدار را به وی می‌رساند و نشان از شهرت و عزت او دارد. فیاض، برغم گوشه‌گیری از خلق و عوام، گاهی به سفر می‌رفته و علاوه بر سفر زیارت به مشهد مقدس رضوی و به شیراز - که استاد دلارام او در آنجا مقیم بود - و به کاشان - که بدیدار فیض می‌رفته - به سفرهای دیگری نیز رفته است. از جمله سفرهای او سفر زیارتی عتبات مقدسه در عراق است که در اشعار خود به زیارت نجف و مرقد پاک امیر مؤمنان علیه السلام و زیارت کربلا و تربت مطهر امام حسین علیه السلام اشاره دارد:

همچنین از اشعار او بر می‌آید که سفری به تبریز رفته و مدتی در محله سرخاب در حلقه دوستان پر فیض گذرانده است. وی در بیتی می‌گوید:

۱۰ - وی همواره به زهد و ریاضت و درویشی خود افتخار می‌کرده

و در باطن از جاه و مقام داران گریزان بوده. از اشعار اوست:

در ملک ریاضت است جایم اکسیر قناعتم دهد جان

یکروزه پوست تخته فقر هرگز ندهم به تخت ایران

دندان او باقی مانده و پیوسته آرزوی دیداری تازه را در دل داشته است. و از اینجا روشن می‌شود که فیاض، برخلاف آنچه گاهی ادعا شده، نزد میرداماد درس نخوانده و شاگرد رسمی او نبوده است ولی بمقتضای شهرت جهانگیر او در حل مسائل یا بسفارش صدرالمتألهین، حکیم لاهیجی نیز سری به آن پیر پیران زده، یا میزده و از فروغ دانش او بهره گرفته یا می‌گرفته است.

گواه ارتباط دورادور او با میرداماد، این بیت اوست که می‌گوید:

گر چه من دورم ز درگاه تو، زین شادم که هست  
حسرتم آنجا، تمنا بر تمنا ریخته  
سایه پرورد ترا دوری و نزدیکی، یکی است  
هست هر جا، نور مهر عالم آرا، ریخته  
چون در گذشت میرداماد در سال ۱۰۴۱ است طبعا  
این دیدارها در دهه چهل، و یا پیش از آن در نیمه دوم دهه  
سی، بوده که همزمان با حضور ملاصدرا در قم می‌باشد.

\* \* \*

موضوع دیگری که در زندگی لاهیجی باید توجه شود اوضاع اجتماعی آندوران است که عیناً زمان و دوران صدرالمتألهین نیز می‌باشد و پیش از این در زندگی ملاصدرا و میرداماد و فیض و دیگران به آن پرداخته‌ایم. دورانی که علما و اندیشمندان از یکطرف، شادمانی حکومتی مستقل و متظاهر به مذهب تشیع و با احترام و اعتنا به روحانیت و دانش و رونق اقتصادی را داشتند و از طرف دیگر فساد ذاتی دربارهای سلطنتی و ستمگری طبیعی شاهان و امرا و ترکتازی ترکان لشگری صوفی مآب قداره بندو وفور دستاربندهان و عالم نمایان ریاکار و جاه‌طلب و بیتقوا آنان را رنجه می‌داشت. بویژه صف متحد عالم نمایانی که همواره جبهه اول دشمنان حکیمان و عارفان آن زمان یعنی صدرالمتألهین و میرداماد و فیض و فیاض را بر عهده داشتند و پیوسته از حصار شیطانی خود تیر تهمت و توهین و توطئه خصمانه، بسوی این مردان خدا می‌انداختند.

فشار جور زبانی و قلمی این دسته بحدی بود که دانشمندان و حکیمان معاصر خود را - با وجود عزت و شوکت ظاهری و احترامشان نزد شاه یا امرا و مقامات عالیه حکومتی -، از ترس آبرو و جان، مجبور به پنهانکاری و تقیه نموده بود، نظیر آنچه در زندگی شیخ بهاء و میرداماد و صدرالمتألهین و حتی فیض دیدیم و در

بسعی فطرت، آباء فضل را فرزند

بزور طبع، عروس کمال را داماد

ز عذر سوده زبان شد معلم اول

از این که پیشتر از وی قدم براه نهاد

به باغ خاطر من غنچه‌های مشکل را

نسیم فکرت او تاوزید، جمله گشاد

مقدمی بشرف، از معلم اول

چه باک مادر ایامت آر مؤخر زاد

تاخر تو بود از اکابر حکما

تاخری که خدا زانبیا به خاتم داد

این قصیده و قصیده دیگری که مانند آن گفته و اشارات و تنبیهاتی که در تعبیرهای او مانند «سید بزرگ نژاد» یا «باقر علوم» و اصطلاحات فلسفی که در آن تضمین شده است و فضیلت او بر معلم اول (ارسطو)، همه دلالت دارد بر اینکه این قصیده را درباره میرداماد گفته است. بنابراین قصیده، وی میرداماد را ملاقات کرده و بسا هر سفر که به اصفهان می‌رفته در واقع بقصد زیارت و بهره‌گیری از اقیانوس فضل و دانش او می‌رفته است.

در این قصیده دلالتی هست بر اینکه دیدار میرداماد برحسب اتفاق و حادثه بوده (چه آنکه می‌گوید: زیاد حادثه، آخر به این شدم دلشاد - که برد خاک مرا تا به آستان مراد) و فیاض در دل به میرداماد ارادت می‌ورزیده و در مجلسی به حضور میرداماد باریافته و از هر در سخن از مشکلات فلسفه گفته و معضلات حکمت را از وی پرسیده و پاسخ واقعی آنچنان شنیده که وی را به حیرت فرو برده و «شب سیاه» اندیشه‌اش «ز نور رای» آن استاد «متور گشته» و بتعبیری شاعرانه «غنچه‌های مشکل» فیاض با وزیدن «نسیم فکرت» میرداماد، گشاده گشته است.

از شعر او بر می‌آید که شیرینی این دیدار همواره زیر

باید تصدیق کرد که دوران  
صدرالمتألهین دوران بسیار بدی  
بوده و صدرالمتألهین و  
شاگردانش دست کم تا یک قرن  
دورانی سخت را گذرانده‌اند.

زندگی حکیم لاهیجی نیز آنرا با شدت و اثر بیشتری می‌توان دید.

بنظر می‌رسد که فیاض برخلاف استاد خود و حتی بیشتر از فیض، روح سازگاری با محیط را داشته و بیشتر از آن بر جان و آبروی خود بیمناک بوده است. شهرت وی به متکلم بودن با وجود آنکه وی حکیمی عارف است، و اعتقاد و آراء او در کتبش - که بحسب ظاهر نشانگر مخالفت نظرات و آراء او با صوفیه و عرفا و حتی با استاد خود ملاصدرا است - گواهی بر این ادعاست.

لاهیجی که خود را مشتم خاکی، از کیمیای ملاصدرا تبدیل به زر خالص شده، می‌دانست و عمری در کارگاه تربیت آن عارف شامخ و روشن ضمیر و الامقام، درس حکمت اشراق و عرفان قرآنی و اسلامی و حکمت متعالیه وجودی و نوری خوانده بود و مست شهد سلسبیل آن آموزه بود، در آن جو اختناق و فضایی که از

رعب جوّ ضد صدرایی بوده است.

می‌دانیم که یکی از مخالفان - اما نیک سیرت - مکتب صدرالمتألهین که توفیق راهیابی به آن مکتب را نیافته و سودای هماوردی و بستن آن شبستان معارف را داشته، ملا رجبعلی تبریزی است که معاصر فیاض بوده و (قاضی) میرزا سعید قمی شاگرد و دستپورده فیاض، از محضر پر فیض فیاض به مجلس درس او کشیده شده، و دیدیم که چسان فیاض از آشنایی شاگرد پر استعداد خود با آن مدرس فلسفه و کلام مقیم اصفهان بیمناک شده و در شعری گفته است: «یوسف نگاه داشتن از گرگ لازم است...»

و یا این بیت

نخلی که من بشیرهٔ جان پروریده‌ام

زهرم چرا بلب نچکاند چو شهد ناب

حال اگر درس خود او همان کتب و دروس و شاید

معارف بود که «ملا رجبعلی»ها و دیگران می‌گفتند و رموز

در نیشابور میان پیروان حنفیه و شافعیه  
جنگی بر پا شد تا جایی که بیرحمانه بجان هم افتادند و منازل و بازار و مساجد و مدارس یکدیگر را با آتش کشیدند و کشتاری از یکدیگر کردند که کمتر از حمله مغول نبود.

عاشقی و شیوه‌های دلنشین صدرایی نمی‌بوده، چه دلیل داشته که بر شاگرد خود بیم داشته و رفتن به درس آن استاد ضد ذوق و عرفان صدرایی را نوشیدن زهر بدانند و یوسف خود را شکارگرگ میدان حکمت و معرفت بدانند.

اگر در باطن، بر مبانی استادش - که رجبعلیها بخيال خود با آن مقابله و محاربه می‌کردند - وفادار نبوده و آنرا در پنهان به شاگردان با استعداد و برگزیده‌اش درس نمی‌گفته چرا باید از اینکه یکی از شاگردانش درس و استاد عوض کرده آنهمه سوز و گداز داشته باشد که در دیوان او هست. برای او که مردی پیر و در سنین هفتاد سالگی و دارای حوزه‌ای گرم و شاید انحصاری در قم بوده چه اهمیت داشته که یک یا چند تن از طلاب بشیوه رایج، از حوزه‌ای به حوزه‌ای دیگر بروند و از شهری به شهر دیگر کوچ کنند؛ و آیا جز اینستکه انگیزه این شور و بدحالی تخم حنظلی بوده که بیم آن می‌رفته در بوستان عرفان و حکمت صدرایی او بکارند و رنج باغبانها را تباه سازند؟

یکطرف - با اصطلاح - سلفیگری شیعه شده بنام اخباریگری، میداندار عرصه حدیث شده بود و از طرف دیگر کلام اشعری مزاج دوازده امامی نما و یا فلسفه، همان مرده ریگ ارسطو، علم تعقل و استدلال را بر دست گرفته بود، چاره‌ای نمی‌دید جز آنکه برای حفظ جان و آبرو و حوزهٔ درسی که استادش با تحمل دشواریها و تلخیها بر پا ساخته بود سخن بمذاق روز بگوید و همچون دیگر حکیمان و عارفان، «مستی و مستوری» را باهم داشته باشد و در زیر دفتر و سجاده، صراحی و جام و پیاله بفروشد.

تجربه سختیهای استادش صدرالمتألهین به او و همه شاگردان و حتی فرزندان آن حکیم آموخت که بهای صراحت و شجاعت در این میدان تا چه اندازه سنگین و تحمل آنهمه فشار از ناکسان تا چه مقدار دشوار است. کتب او بروش کلام خواجه نصیر و شارحان آن نوشته شده؛ و گهگاه مبانی معروف استاد خود را نادیده گرفته است و این نه دلیل بر اعتقاد او، که نشانهٔ سنگینی سایه



**مردانی**  
**استوارتر از**  
**کوه که نه هر**  
**یاوه هرزه**  
**درائی را با**  
**صدای خود**  
**پاسخ گویند و**  
**نه با تیشه هر**  
**تیشه‌ور در هم**  
**بشکنند.**

نظریه اصالت وجود صدرایی که نقطه اوج سیر فلسفه اسلامی بلکه فلسفه بعد از ارسطوست چرا باید پس از آنهمه استدلال و شهود و تجربه‌های عرفانی، یکباره بکناری گذاشته شود و قاعده کهنه لادری مآبانه اصالت ماهیت، ترویج و تدریس شود و این اگر از ملا رجبعلیها ممکن باشد از صاحب‌دلی سرشار از ذوق همچون فیاض لاهیجی محال است:

و عند هبوب الناشرات علی الحمی

تمیل غصون البان لا الحجر الصلد

وقتی به آثار عربی او (شرح تجرید) توجه و دقت شود ایمان و اعتقاد باطنی او به مبانی حکمت متعالیه اثبات می‌گردد. مثلاً بر خلاف شهرتش به اعتقاد به اصالت ماهیت، ایمان و یقین او به اصالت وجود در نوشته‌هایش آشکار است،

اما با اینحال از بد حادثه‌ها بیمناک است و در مقدمه کتاب شوارق الإلهام می‌گوید: همه یا بیشتر مؤلفان قدیم و جدید و (شارحان تجرید الکلام خواجه نصیر) دستی از دور بر آتش داشته و به مغز و معنای آن دست نیافته‌اند، و مؤلف با اصرار دوستان و صاحبان استعداد بویژه خواهش یکی از محرمان همانند مؤمنی از دربار فرعون که ایمان خود پنهان می‌کرد (مؤمن آل فرعون که در قرآن به آن اشاره شده است) - یعنی باصرار و خواهش یکی از کسانی که بظاهر در صف مخالفان و در باطن از اهل حکمت نور و اشراق می‌بوده دست به تألیف این کتاب زده و می‌داند که خود را هدف زخم زبان مدعیان و رقیبان ساخته است...

پیداست که وی اگر عقاید رایج زمان خود را می‌داشت، بیشک از ژاژخواهی دشمنان و زخم پیکان و سنان آنان نگران نمی‌شد.

یکی از مطالبی که در همین کتاب با ظرافت تمام آورده بحث اصالت وجود و نفی اصالت ماهیت است که یکی از اصول معروف حکمت متعالیه و مکتب فلسفی ملاصدرا است بلکه اساس اصلی پایه مکتب او بشمار می‌رود. وی در مباحث امور عامه اشاره می‌کند که «تحقق کل شیء بالوجود»: تحقق اشیاء بمعنی وجود آنها است و ماهیت امری عقلی است؛ و نیز در مبحث جعل می‌گوید «جعل و صدور با اعتباریت وجود سازگار نیست، زیرا جعل همان فیض است و فیض و صدور ماهیت معلول از ماهیت علت معنی ندارد چه میان ماهیات،

تباین هست و ماهیت تشکیک بردار نیست، پس معلول در خارج، همان وجود است و ماهیت، امری اعتباری و عین همان وجود و متحد با آن است.

وی در بخشی از این فصل می‌گوید که برآنم که در اینباره (یعنی درباره اصالت وجود) رساله‌ای مستقل بنویسم! و این نشان می‌دهد که در مقام تدریس و تربیت شاگردان، تقیه را جایز نمی‌دانسته و علاوه بر آنکه معتقد به مبانی استاد خود بوده، آنرا تدریس می‌کرده است، ولی این امر منافاتی ندارد که بشیوه مرسوم بین عرفای قبل از اسلام و بعد از اسلام، ناموس «مستوری» را گرامی داشته و مبانی واقعی خود را فقط به شاگردان اهل و لایق خود آموزش داده باشد.

اما همین مؤلف در کتاب فارسی خود «گوهر مراد» که بنام شاه عباس دوم کرده و برای عامه مردم فارسی زبان نوشته و به شاگردان نزدیکش اختصاص نداشته بر مذاق مشائین، با رعایت مبانی خواجه نصیر و متأخرین، مطالبی در قالب کتابی کلامی نوشته است لیکن باز در پایان آن کتاب کلامی، می‌بینم که بی‌بانه حکمت عملی و اخلاق، وارد خلوتگه عرفان گشته و در جایی از آن فصل چنین می‌گوید: «و از مجموع آنچه ذکر کردیم ظاهر می‌شود که مرتبه معرفت بالاتر از مرتبه حکمت است و مطلب عرفا عزیزتر از مطلب حکماست...»

\*\*\*

باید تصدیق کرد که دوران صدرالمتألهین دوران بسیار بدی بوده و صدرالمتألهین و شاگردانش دست کم تا یک قرن دورانی سخت را گذرانده‌اند؛ کمی با این حکما و عرفای بحق، بودن و دمی با آنان همراه و همراز شدن،

دارای مکتبی خاص خود نیست، لیکن شیوه خاص او را در تسنیح و ترکیب مطالب دشوار فلسفی و کلامی نمی‌توان منکر شد.

انقلابیون همچون نهضت‌های شیعی و ایرانی و مانند آنها وا می‌داشتند و از طرفی در میان قبائل عرب، نثار و جنگ براه می‌انداختند و چون این سیاست و این میدان محدود بود، سعی در مذهب‌سازی و رو در رو کردن مذاهب کلامی و فقهی با یکدیگر نمودند و حتی با وجود برسمیت شناختن چهار مذهب غیر امامی، آنچه‌ان میان آنان اختلاف انداختند که هر چند گاه پیروان یکی از این مذاهب سنی بر پیروان مذهب دیگر بجنگ بر می‌خواست و مسلمان خون ناحق مسلمان دیگر را مباح می‌شمرد و نوامیس او را ببردگی می‌برد.

نمونه آن، کشتار دردناکی است که در سال ۵۵۴ هـ در نیشابور میان پیروان حنفیه و شافعیه بر پا شد تاجائی که بیرحمانه بجان هم افتادند و منازل و بازار و مساجد و مدارس یکدیگر را با آتش کشیدند و کشتاری از یکدیگر کردند که کمتر از حمله مغول نبود.<sup>۱۲</sup>

در سال ۷۱۶ هـ میان پیروان شافعیه و حنبلیه جنگ و خونریزی بپا شد و آنجا نیز اموال یکدیگر را آتش زدند یا بغارت بردند و زنان و کودکان یکدیگر را باسیری گرفتند.

این ترویج و تشدید مباح شمردن جانها و خونهای محترم مسلمانان و تحریک مذهبی علیه مذهب دیگر درباره شیعه چندین برابر بیشتر بود زیرا در مقابل قرارداد مذاهب سنی در برابر شیعه و کشتار آنان، علاوه بر جلوگیری از اتحاد و بستگی مسلمانان با یکدیگر و منع توجه آنان به صالح نبودن حکام و ولات مسلمین با کشتن شیعه - یعنی طرفداران اهل بیت که همواره حکومت مسلمین را حق خود معرفی می‌کردند و مردم آنان را بنام رضای آل محمد می‌شناختند - ریشه معارضه و معارضین حکومت آنان نیز می‌خشکید و خطر اصلی آن حکومت‌های دور از اصول اسلام، بر طرف می‌گردید.

۱۱- از حمله داستان میرداماد و شیخ بهائی با شاه عباس که درج اول ص ۸۴ گذشت.

۱۲- الامام الصادق - سید حیدر ص ۱۹۰ - ۲۰۵.

دشواری زندگی و تاریکی فضای جامعه آن زمان را در برابر چشم دل مجسم می‌کند، دورانی که جز با پایمردی و اراده استوار و بدون هدفگیری رضا و رضوان خداوند متعال و بی‌ایثار و فداکاری برای جامعه بشری امکان نداشته است.

نکته بسیار دقیقی که در این مقام می‌توان آنرا طرح و بررسی کرد، دخالت دانسته و عامدانه سیاست‌های جاری در حکومت‌های وقت است. یکی از احتمالات نزدیک به واقع، وجود عمد از طرف سلاطین صفوی بویژه شاه عباس در رو در رو کردن علمای آن زمان است.<sup>۱۱</sup> رو در رو کردن فقیه با صوفی، و رو در رو کردن اخباری با فقیه، و رو در رو کردن متکلم یا فیلسوف، و هر دوی آنان با عرفان، و حتی رو در رو کردن فقها با فقها، همچنان که در قضیه نماز جمعه عصر صفوی و از جمله زمان فیض کاشانی دیدیم - و بر سر هر مسئله و هر مقوله شرعی - و این نزاع جدای از نزاع‌هایی بود که شخص و بانگیزه حب جاه، فقه‌های بیتقوا بر سر نماز جمعه و جماعت و منزلت و اوقاف و ادرار خواری ماهانه و سالانه دولت در میان خود داشتند.

این، باصطلاح، «سیاست» حکومتها از همان قرون اولیه اسلام عملی شد و در دوران عباسیه به اوج خود رسید. در میان حکام آن زمان فسق و فجور بسیاری بودند که عقیده و عمل و رفتارشان به پیامبر ﷺ و خلفای راشدین شباهتی نداشت و مدام با می‌و معشوق می‌گذراندند و خون محترم مسلمانان را باسانی و ارزانی می‌ریختند و اموال و بیت المال مسلمین را صرف هوسهای حیوانی خود می‌کردند و یا مانند علف هرز به آخور بستگان و یاران و نوکران خود می‌بستند.

هشیاری و فراغت اندیشه جامعه مسلمین با این - باصطلاح - جانشینان ادعایی پیامبر نمی‌ساخت و فریاد و اسلاما! و وا نبیای مردم را بلند می‌کرد و آن حکام را از تخت سلطنت و امپراتوری بزیر می‌کشید، از اینرو تا ممکن بود مسلمین را به جنگ با همسایگان و بیشتر با

همین سیاست حکام بظاهر مسلمان قرون پیش بود که متأسفانه نهادینه شده و هنوز که هنوز است آثار آن در جوامع مسلمین دیده می‌شود. همین امروز و قرن حاضر نیز، هستند حکومت‌هایی - چه در شرق و چه در غرب استعمارگر - که از همین اختلاف مذاهب بهره سیاسی می‌گیرند و با تشدید آنها از طرق مختلف و در هر فصل و موقعیت مناسب، مسلمین را به جان یکدیگر می‌اندازند و با فریب و تحریک کاذب احساسات آنها جامعه مسلمین جهان را به دسته‌ها و فرقه‌ها تقسیم و پاره و پاره می‌کنند و گاه در یک کشور و حتی در یک شهر برادران اسلامی و وطنی را به ریختن خونهای محترم یکدیگر وادار و خداوند متعال را خشمگین و روح مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آزرده و رنجین می‌سازند.

تا جهان بوده این «سیاست» بوده و تا بشر شریر و مفسد در جهان باشد، هست و خواهد بود. انبیاء و حکماء آمدند تا بنیاد سست سیاست شیطانی را در هم بکوبند و بجای آن بنیانی استوار از سیاست، بمعنای رحمانی آن بسازند. ملاصدرا در برابر آنهم جفا و سیه روزی که بر او وارد ساختند، کتاب سه اصل را می‌نویسد و پدرا، نه که حتی پیامبرانه، دشمنان خود را نصیحت می‌کند و اگر از طرف آمر آسمانی به وی دستور نوشتن و گفتن حقایق ایسمانی و حکمت متعالیه یمانی نمی‌رسید، هرگز شهر آشوبی نمی‌کرد. بنظر من یکی از دلایلی که فیاض لاهیجی - علی رغم اعتقاد عمیق او به مبانی استادش و ایمان به حکمت متعالیه، مانند حرکت جوهری و تجرد خیال و مانند اینها - عملاً خود را متکلم وانمود می‌سازد و برخی از مبانی استاد را انکار و رد می‌نماید، جلوگیری از اختلاف و نزاع و افتراق در جامعه مسلمین بخصوص تشیع نوپای دوران صفوی بوده است، نه ترس از ذکر عقاید و نه بی‌اعتقادی به مبانی حکمت متعالیه صدرائی.

\* \* \*

شخصیت، ملاعبدالرزاق لاهیجی، و فیاض عصر خود گر چه هم‌طراز استادش صدرالمتألهین نیست ولی همپای

حکمای بزرگ تاریخ فلسفه و عرفان و حتی ادب و شعر ایرانزمین است. مجال تنگ و فرصت کوتاه این مقال اجازه پرداختن به شرح شایسته شخصیت و مکتب و حتی شعر او را نمی‌دهد، اما بحکم وظیفه چشم اندازی از شخصیت، و مکتب و شعر او را در نوشتاری کوتاه در اینجا می‌آوریم.

۱ - شخصیت: اگر بخواهیم برای شخصیت فیاض قالبی جستجو کنیم - که در غرب به آن تیپ می‌گویند - بهترین قالبها، چارچوب شاگرد و دستپرورده صدرالمتألهین بودن برای فیاض و کسانی مانند اوست، در هر زمان که باشند، مردانی وارسته و از دهها و صدها گذرگاه دشوار آزمایش روحی گذشته و همواره پشت خصم پلید یعنی شیطان را بر خاک زده، ریاضتها و چله‌های سخت و سنگین پشت سر نهاده، از زیت الهی عرفان مایه گرفته و سوز عشق جمال مطلق را در دل پرورانده و عمری سوخته تا فروغ حکمت و ایقانشان راه را بر بشریت روشن ساخته.

مردانی استوارتر از کوه، که نه هر یاوه هرزه درائی را با صدای خود پاسخ گویند و نه با تیشه هر تیشه‌ور در هم بشکنند. وصف و ستایش این مردان را، در قرآن کریم و نهج البلاغه علوی و برخی از مناجاتهای ختمه عشر امام سجاد علیه السلام می‌توان یافت. گوهرائی که چه بر تاج و چه در زیر خاک، پیوسته گوه‌روند و - جز ملک قناعت از هر ملکی گرانبهارتر می‌باشند.

این قالب، معرف ثابت فیاض و فیض و همه همسانان آنان است ولی نه به آن معنا که هر کسی خصال خاص خویش را هم به‌مراه دارد و تأثیر نسب و نژاد و سرزمین و زمان را نیز در کنار تربیت و استاد و مدرسه نباید انکار کرد. فیاض را باید مردی دانست که علاوه بر تسلط بر حکمت و عرفان نظری و عملی و سیر سلوک روحی دارای روحی بالذات وارسته و مایل به عزلت بوده ولی آنرا با حسن معاشرت و اختلاط با تلامیذ پوشیده نگه می‌داشته. حسن اخلاق شخصی او با حسن خلق

حکیمی اشرافی است اما نه  
بمعنای پیروی مطلق از سهروردی،  
مؤلف کتاب حکمت اشراف

اجتماعی چون شیر و شکر در هم آمیخته بوده همچنانکه مورخان معاصر او درباره‌اش نوشته‌اند: «... شاهد علم را بزیور عمل پیراسته؛ دلنشین و نمکین و بزم افروز بود. با وجود صلاح و تزکیه باطن، مخالفت به جمیع طوائف می‌فرموده و باکمال ذوق و شوق به صحبت جوانان، ضبط حالت خود بقوت تقوا و پرهیزکاری نموده آلوده تهمت و فساد هم نشد...»<sup>۱۳</sup>

دارای استغنائی روحی، که با وجود ارادت و رفاقت با دولتمردان عالیمقام، خود را نیاخته و گوشه مدرسه - و شاید خانقاه - خود را بر دربار شاه و کاخ وزیران ترجیح داده؛ دارای سعه صدر و روحی مطمئن که تهمتن‌وار از صدها حادثه گذشته و موج حوادث او را از راه نبرده است. با اینهمه، ما هنوز در اول وصف او مانده‌ایم و باید اقرار کنیم که این جهان مردانی دارد و خداوند حکیم بندگانی را پرورده است که نه می‌توان آنان را شناخت، و نه

حاکمیت را بیان می‌کند و باطرح «اصل عدل» در کنار «اصل توحید» هم نمونه و نموداری از کاربردی و اجتماعی بودند عرفان نظری برای جوامع انسانی نشان می‌دهد، و هم برسم و قاعده تشییع، جایگاه و خاستگاه حکومت را که مقام حکمت و عدالت و علم دین - یا همان امامت مصطلح - است به شاهان صفوی معرفی می‌کند.

خط قرآن و حدیث اهل بیت در اداره جامعه براساس ارزشهای عالی الهی نهاده شده که وی آنرا توحید می‌نامد و چون بنا بتعریف او توحید دارای چهار مرتبه توحید افعالی، توحید صفاتی، توحید اسمائی و توحید ذاتی است، و عدل یکی از صفات بارز الهی و از مظاهر توحید افعالی می‌باشد، و صد البته، حکومت در اصل حق ثابت و دائم الهی است که آنرا بنا بر رحمت و رحمانیت خود به انسان کامل بودیعه نهاده و بامانت سپرده است؛ پس تا انسان کامل هست، خلیفه الله بر روی زمین فقط هموست،

### باری، فیاض شاعری «هندیسرا»ست که بخوبی از عهده رقابت با دیگران بر آمده.

و پس از او با کسانی است که لایق منزلت خلافت الهی باشند، و در صفات و افعال مظهر صفات الهی گردند و همواره به جامه حکمت و فقه (اکبر و اصغر) آراسته و بزیور عدل و خصلت عدالت گستری مزین باشند.

این خط، نزدیک به همان مبنائی است که حکمای خسروانی ایران باستان داشتند و فیثاغورس و اورفثیان غرب قدیم آنرا از آنها فرا گرفتند و عرفای اسکندرانی همچو فلوطین آنرا تبلیغ کردند؛ و خطاست اگر گمان رود که حکما و عرفای مسلمان آنرا نه از اهل بیت که از حکمای قدیم گرفته باشند زیرا که غنای بیشتر مکتب اسلام و اهل بیت نشان دهنده استقلال آن است.

فیاض نیز مسانند ملاصدرا و فیض و استادان صدرالمتألهین همچون شیخ بهاء و میرداماد، «معدن حکمت» را همان «منزل وحی» یعنی سنت نبوی و اهل بیت او می‌داند و جز آنرا چیزی نمی‌شمارد و می‌گوید:

می‌توان شناخته‌ها را تعریف کرد و «آنرا که خبر شد خبری باز نیامد».

۲ - مکتب: با آنکه فیاض مردی ذوفنون بوده و در فلسفه مشائی و حکمت اشراقی و کلام شیعی و همچنین عرفان، دستی توانا داشته اما می‌توان گفت که در این علوم دارای مکتبی خاص خود نیست، لیکن شیوه خاص او را در تسفیح و ترکیب مطالب دشوار فلسفی و کلامی نمی‌توان منکر شد.

قلم فیاض دارای صلابت و در عین سلاست دارای عمق و تحقیق است. متکلمان نزدیک به زمان او - از شیراز یا تفتازان و جرجان - مانند شارحان تجرید و کتب مواقف و مقاصد، در برابر او تلمیذی را می‌مانند که لوح پر غلطی زیر بغل دارد و فصل الخطاب استاد را می‌شنود.

در عرصه کلام، متکلمی در طراز خواجه نصیر طوسی است و در میدان فلسفه صدرالمتألهین و میرداماد را بیاد می‌اندازد؛ و در عرفان بدانگونه که گوئی جز عرفان چیزی نمی‌داند. رساله تشریفات او نمودار روح عرفانی و اشراقی او است که در واقع نظریه اشراقی و عرفانی حکومت و

۱۳ - تذکره نصرآبادی - ج ۱ ص ۲۲۶.

کتاب حکمت یونان چه می‌کنی؟ فیاض

ترا که حکمت ام الکتاب در پیش است.

وی - بسر خلاف کسانی که او را حکیم مشائی دانسته‌اند، یا او را حکیم اشراقی و مخالف مشائین گمان کرده‌اند، یا آنکه یکباره او را متکلم دانسته و معتقدند که به مبانی حکما بی اعتنا بوده است، - حکیمی صدرائی است، اگر چه گاهی بمقتضای سیاست، برخی از مبانی استاد را رد کرده. قدر مسلم با متکلمین همراه نیست و با وجود توانائی و تسلطش به آراء و دلائل آنان، در همه کتبش روش محققین حکما را در پیش گرفته است و مانند استاد الاساتید، خواجه نصیر الدین طوسی، در جلد علم کلام رفته و آنرا از درون از هم پاشیده است.

حتی کتاب گوهر مراد او که بنام یک اثر کلامی معروف و در علم کلام نوشته شده، یک کتاب فلسفه است که بجز در چند جا پا در جای پای استاد خود گذاشته و نه فقط به مبانی حکما بی اعتنا نیست بلکه فقط آراء و نظرات آنانرا برگزیده و بیان و اثبات کرده است.

همچنین با آنکه آراء و عقاید خود را بر اساس مبانی مقبول و استوار فلاسفه مشائی گذاشته و در جواهر و اعراض و اثبات هیولا و عناصر و مزاج و نفوس نباتی و حیوانی و ناطقه و مراتب اربعه عقل و رابطه نفس و بدن و حدوث نفس با حدوث بدن و اثبات نفوس فلکیه... و دیگر آراء عمده مشائین، از آنان پیروی کرده است. ولی ممکن است مانند صدرالمآلهین این قبول مبانی را از باب جدل و برای الزام فلاسفه به مبانی خودشان کرده باشد، چه دیدیم که صدرالمآلهین در کتاب اسفار و شرح هدایه و کتب آموزشی خود اینگونه عمل کرده ولی در کتب دیگرش به مبانی حکمت مشاء بی اعتناست و حکمت ام الکتاب را ترویج می‌کند.

وی همانگونه که برخی گفته‌اند، حکیمی اشراقی است اما نه بمعنای پیروی مطلق از سهروردی مؤلف کتاب حکمت اشراق، چه با وجود آنکه بنا بر سیره فلاسفه شیراز و مکتب میرداماد و ملاصدرا، کتاب حکمت اشراق و شروح آنرا تدریس می‌کرده، ولی همچون استادش، زیر بار مبانی ضعیف آن وارث و مبلغ حکمت مشرقی نرفته و مبانی معروف او را مانند انکار هیولی، اقسام جواهر و اعراض، علم با فاعلیت بالرضا، و ابصار و ادراک و... نپذیرفته است.

اشراقی بودن این حکما همانگونه که بمعنای پیروی از

آراء شیخ اشراق نیست، بمعنای اعتقاد به اشراقی محض بودن معارف نیز نیست چه فیاض و اساتیدش ملاصدرا و میرداماد<sup>۱۴</sup>، اگر چه در خلوتگاه شبانه عشاق و رواق اشراق و شهود به حقیقت معارف و معرفت حقایق می‌رسیدند، اما در صبحگاه و مسجد و مدرسه سروکارشان با برهان و استدلال منطقی بود تا مجرد شهود و اشراق را در لباس فلسفه و استدلال، تجسم بخشند و آنهمه «محسوس حواس اهل دل» را محسوس حواس ابناء دلیل سازند.

به این طائفه اهل اشراق - از خواجه نصیر و پیشینیان باطنی جعفری او گرفته تا حکمای مکتب شیراز و میرداماد و ملاصدرا و فیاض و قاضی سعید و... - از آنرو عنوان حکمت اشراق صادق بوده است که به جریانی که - بتعبیر سهروردی - یکسرش ذوالنون مصری و سهل شوشتری (تستری) است و سر دیگرش حسین حلاج و بایزید بسطامی<sup>۱۵</sup> بود نظر داشتند و از قواعدی در حکمت نظری و عملی پیروی می‌کردند که ریشه در معارف قرآن و اهل بیت داشت و در عین حال به مکتب فیثاغوری و حکمت خسروانی ایران باستان مانده بود.

بسیب نیست که برخی صدرالمآلهین و میرداماد و پیروانشان را فیثاغوریان اسلامی نامیده‌اند و این ویژگی گاهی در لابلای کتب و حتی اشعار شعرای آنان چهره می‌نماید. ۳- شعر: یکی از کمالات فیاض، شاعری او، و بخشی از فیوضاتش شعر اوست. گذشته از نیاز شاعری به طبع خداداده و لطافت روح و ذوق فراوان، عرف و عادت شعر سرائی نیز در شاعری موثر است. در دوران صفویه - و پیش از آن در دوره تیموریان - شعرگوئی مخصوص قشری خاص نبود و علما نیز که مایه ذوقی داشتند به شاعری روی می‌آوردند و گاه (مانند جامی و حزین لاهیجی) بهتر از شعرای حرفه‌ای شعر می‌سرودند. این شیوه در میان عرفا و صوفیه و اهل اشراق رواج بیشتری داشت زیرا اصولاً غزلسرائی از قرون ششم بعد بدست عرفا و متصوفه افتاد و اوج و کمال خود را از همین رهگذر یافت. از قرائن چنین بر می‌آید که فیاض بسبب داشتن قریحه

۱۴- فیاض نیز مانند میرداماد که تعابیری مانند قبسات، ایماضات، و مضه و نبراس مانند آنرا در کتابهایش بکار برده و یا عناوینی مانند اشراق و مانند آنرا ملاصدرا در اسفار و کتب دیگر آورده، نام رساله عرفانی خود را «تشریقات» و شرح تجرید را «شوارق» و کتاب دیگرش مشارق و مانند آن گذاشته است.

۱۵- مطارحات - ص ۵۰۳ و بتصحیح هانری کوربن.



شاعری از جوانی و شاید زودتر به شاعری پرداخته بگونه‌ای که در دهه سوم عمر خود، در قم، توانسته قصائد غزلهائی شیوا بگوید و بسبب تسلط بر عرفان نظری و آشنائی با رموز عشق و عاشقی و شهود جلوات جمال ازلی در مراحل سلوکی و سیر ریاضتی خود، آنرا به لطایف ذوق عرفانی آراسته سازد.

با وجود شور عرفان و بقولی جنون عشق الهی، شعر فیاض سوزناک و شیدائی نیست با آنکه در میان شعرا سبک خود، لفظی استوار و تعابیری بدیع دارد ولی باز نمی‌توان آنرا در شعر سبک هندی، در طراز اول دانست.

وی با صائب دوستی و مراوده داشته اگر چه صائب در اصفهان و او در قم بوده است و بنظر می‌رسد که برسم شعرای نامی با عده‌ای از شعرای معاصر خود نیز ارتباط داشته و با آنها مشاعره می‌نموده است.

فیاض غزلی دارد بمطلع:

جدا از دوستان در مرگ می‌بینم رهائی را

براندازد خدا بنیاد ایام جدائی را

که گویا استقبال از غزل صائب است بمطلع:

خرابی باعث تعمیر باشد بینوایی را

که کوری کاسه در یوزه می‌گردد گدائی را

وی در پایان غزل می‌گوید:

خدا روزی کند فیاض چندی صحبت «صائب»

که بستانیم از هم داد ایام جدائی را

که شاید جواب تخلص صائب باشد که می‌گوید:

از آن پهلو تهی از دوستان می‌کنم صائب

که نتوانم بجا آورد حق آشنائی را

فیاض با دوست و یار دیرینه خود فیض هم مشاعره و

مکاتبه داشته که در دیوان او مذکور است. با آنکه سبک

رائج آن زمان سبک معروف به هندی است ولی فیض

همچون عراقی و مغربی بسبک عراقی شعر می‌سروده،

گوئی سبک هندی، سبک غالب و رایج بوده نه سبک

منحصر آن زمان.

گر چه بدلیلی بیرغبتی و بیدوقی شاهان صفوی، شعر

آن دوران تشویق نمی‌شد و بهمین سبب عده‌ای از ادبا و

شعرا آن زمان بانگیزه کسب مال و منال و جاه و جلال و

در باطن از بیم جان نزد سلاطین تیموری هند می‌رفتند و

فیاض نیز براستی یا بطنز در این باره می‌گوید:

حبذا هند کعبه حاجات!

خاصه یاران عافیت جو! را

هر که شد مستطیع فضل و هنر

رفتن هند واجب است او را

ولی این سبک را «سبک هندی» نامیدن نیز جای تأمل

دارد، چه علاوه بر آنکه خاستگاه آن ایران، بویژه خراسان و

عراق و فارس، بوده، حتی بعد از صفویه نیز (تا دوره

ابتدال شعری که به دوره بازگشت معروف شده) در ایران

بهمان سبک شعر رواج داشت و حزن لاهیجی و شعرای

همدوره او (که در تذکره حزن آمده) نوعاً بسبک مذکور

شعر می‌گفتند.

سبک معروف به هندی (که گاهی سبک اصفهانی

نامیده می‌شود) - که دو ویژگی مهمش مضامین بدیع با

سادگی الفاظ و بی‌اعتنایی به صنایع ادبی را داشت -

نوعی عکس‌العمل در برابر سبک عراقی دوره تیموری

بود که نه زلالی سبک خراسانی را داشت و نه شیوایی

سبک عراقی قرون هفتم تا نهم را. سبک هندی، در واقع از

خواجو و حافظ و جامی آغاز شده و مایه می‌گرفت باین

تفاوت که لفظ را فدای معنا و مضمون می‌کرد ولی زیاده

روبهای شعرای مقیم هند در پیچیده‌گویی در اواخر دوره

صفویه سبب گردید که غزل فارسی، شکل چیستان بخود

بگیرد و لطف خود را از دست بدهد و همین سوء عاقبت

از یکطرف و ناتوانی عده‌ای شاعر یا شاعر نمای قرون بعد

از شعر بسبک هندی گفتن از طرف دیگر، مسیر شعر را -

بگونه‌ای نه طبیعی - به سبک عراقی بازگردانید.

پس سرزمین هند نه مؤسس آن سبک بود و نه چیزی

بر کمال آن افزود، از اینرو شاید حق با کسانی باشد که

سبک معروف به هندی را سبک اصفهانی نامیده‌اند.

سبک هندی اگر هر عیب را بخود بپذیرد اما این هنر را

دارد که شاعر آن باید مضمونساز و ابداعگر باشد و میدان

برای تقلید و گرده برداری و یا دزدی از مضامین دیگران

چندان گسترده نیست.

از اینروست که - بر خلاف مضمون در سبکهای دیگر -

در این سبک آنقدر مضمون نو و ناب می‌توان یافت که

می‌توان با آن یک دایره المعارف ساخت.

باری، فیاض شاعری «هندیسرا» است که بخوبی از

عده رقابت با دیگران بر آمده، اگر چه همانگونه که گفتیم

در مقایسه با حزن، اندکی خالی از شور و شیدائی و نیز

شیرینی و دلربائی است. فیاض در همه انواع شعر توانا

بوده و جزء گروه اندک شعرائی است که هم در قصیده و

هم در غزل و رباعی توانمندند. وی دارای نثری شیوا در

فارسی و عربی است، نثری که در زمان وی معمول بوده

اگر چه امروز آنرا ثقیل می‌یابیم.

دیوان او بگفته نصرآبادی «قریب به دوازده هزار بیت است» که اگر زمان شعرگوئی او را از بیست سالگی فرض کنیم، در هفتاد سالگی اگر فقط دوازده هزار بیت شعر گفته باشد، در سال باندازه سی غزل هشت بیتی و در ماه فقط سی بیت شعر می‌گفته است و این در برابر شعرائی مانند صائب که بقولی یکصد هزار بیت شعر گفته است، اندک می‌نماید و از اینجا می‌توان برداشت کرد که وی مانند بسیاری از شعرا اهتمامی به شعر نداشته و آنرا در اوقات جذب و حال یا بانگیزه پاسخ و مدح یا نصیحت و ارشاد می‌سروده است.

#### کتاب و رسائل

فیاض لاهیجی از خود آثاری گرانها در فلسفه و کلام باقی گذاشته است که برخی مشهور و چاپ شده و کم و بیش از آن استفاده می‌شود اگر چه بدلائلی پنهان و پوشیده، آثار او با تمام عمق و دقت چندان که باید و شایسته مورد توجه اساتید و فلاسفه پس از وی قرار نگرفته و بسا کفار تقیه‌ها و تظاهر گاهگاه او به خلاف عقیده و نظرش بوده است.

برخی کتب او که برای استفاده عامه مردم و بخصوص شاه و درباریان نوشته بزبان فارسی و ساده است ولی کتب علمی حوزوی او عربی و دقیق و سنگین است و برتری او را در فلسفه و عرفان بر دیگر همزمانان او می‌رساند.

کتب معروف او عبارتست از:

۱ - شوارق الإلهام در شرح تجرید الکلام خواجه نصیر طوسی که بزبان عربی است.

۲ و ۳ - گوهر مراد و خلاصه‌ای از آن بنام سرمایه ایمان که بفارسی و یک دوره در اصول عقاید و مسائل کلامی از دید فلسفی است.

۴ - رساله تشریقات که بفارسی و درباره اصول حکومت از دید اسلام و عرفان اسلامی است. تمام این آثار یک یا چند نوبت به چاپ رسیده است.

۵ - مشارق الالهام در شرح تجرید الکلام که گفته می‌شود غیر از شوارق الالهام است.

۶ - شرح هیاکل النور سهروردی در دفاع از فلاسفه در برابر غزالی و مدعیان فهم فلسفه.

۷ - حاشیه بر شرح اشارات خواجه نصیر طوسی (بخش طبیعیات) که استاد آشتیانی پاره‌هایی از آنرا در کتاب منتخبات آثار حکمای ایران درج و شرح کرده است.

۸ - رساله‌ای در اصالت در جعل وجود که خود وی در

شوارق وعده نگارش آنرا داده است.

۹ - رساله در حدوث عالم.

۱۰ - الکلمات الطیبه که بنقل روضات الجنات مقایسه و بتعبیر مصطلح: «محاكمه» بین آراء میرداماد و ملاصدراست.

۱۱ - حاشیه بر حواشی فاضل خفری بر تجرید.

۱۲ - دیوان شعر.

و صاحب ریحانة الأدب دو کتاب زیر را نیز به وی نسبت داده است:

۱۳ - حاشیه بر شرح تجرید قوشچی (بخش جواهر و اعراض)

۱۴ - حاشیه‌ای بر حاشیه ملاعبدالله یزدی بر تهذیب المنطق.

بیشتر این آثار - بویژه آثار عربی - می‌تواند نشانه آن باشد که وی آنها را درس می‌گفته، و همچنین می‌توان از تکیه او بر تجرید الکلام استنباط نمود که آن کتاب محور آموزشهای او بوده است زیرا علاوه بر استحکام بنای فلسفی آن، کتابی مقدماتی برای حکمت متعالیه محسوب می‌شود و حساسیت مخالفان فلسفه را نیز بر نمی‌انگیزد.

#### فرزندان

فیاض لاهیجی دارای فرزندان بوده که تعداد آنها معلوم نیست و فقط نام سه پسر ذکر شده است: میرزا حسن - میرزا ابراهیم - میرزا محمد باقر. و از دختران و دامادان او نامی برده نشده گویا دارای فرزند دختر نبوده است.

۱ - میرزا حسن لاهیجی: میرزا حسن یا ملاحسن بااحتمال قوی فرزند ارشد اوست که در سال ۱۰۴۹ در قم متولد شده و مادرش دختر ملاصدراست. وی همانگونه که حزین در سفرنامه خود نوشته و او را در اواخر عمر و زمان پیریش در قم دیده و ستوده - در علوم زمان و فقه و حکمت سرآمد بوده و مؤلف تتمیم الأمل - که آنرا در سال ۱۱۹۱، حدود هفتاد سال پس از وی بنگارش در آورده - او را «نادره زمان» شمرده و نوشته که وی در زمان مرگ پدرش صاحب فضل نبود ولی شاگردان پدرش بااحترام پدر او را بر مسند استاد نشانندند تا آنکه در علوم عقلی استاد شد و به نجف رفت و علوم شرعی را در آنجا فرا گرفت و به قم بازگشت...»<sup>۱۶</sup>

وی از شاگردان پدرش می‌باشد و بر این قیاس بایستی شایسته اوصاف مذکور در کتب معاصران خود باشد.

ملاحسن لاهیجی به فلسفه و عرفان تظاهر نمی‌کرده و

۱۶ - شیخ آقا بزرگ طبقات اعلام الشیعه - قرن دوازدهم - ص ۱۷۷.

طبع گوشه‌گیری داشته و مخالفان حکمت او را بر خلاف جدش ستوده‌اند. دارای تالیفاتی است که شمع الیقین در اصول دین و آئینه حکمت از او معروف است.<sup>۱۷</sup>

وفات او در سال ۱۱۲۱ در قم بوده و در قبرستان شیخان دفن شده که پس از خیابان کشی قبر او در پیاده رو خیابان واقع شده است.

۲- میرزا ابراهیم یا میرزا محمد ابراهیم: گفته می‌شود فرزند دیگر فیاض است.<sup>۱۸</sup> شیخ آقا بزرگ تهرانی تحت عنوان «ستارگان قرن دوازدهم» نام وی را محمد ابراهیم لاهیجی آورده موصوف به عالم فاضل که ظاهراً شاگرد مجلسی بزرگ (ملا محمد تقی) نیز بوده است و از وی اجازه حدیث گرفته و کتابی بنام «القواعد الحکمیة» دارد.<sup>۱۹</sup>

دور نیست که حکمت و عرفان را نزد پدر و حدیث را نزد مجلسی خوانده باشد و از اینقرار مردی فاضل و حکیم بوده؛ ولی محل اقامت و مدت عمر و مدفن او مجهول مانده است. قدر مسلم تولد او بعد از درگذشت جدش - صدرالمآلهین - و در قم بوده و بعید نیست که درگذشت او نیز همانجا باشد.

۳- میرزا محمد باقر: تاریخ تولد و درگذشت و محل اقامت و دیگر جهات زندگانی او نامعلوم است آقا بزرگ تهرانی در رجال قرن یازدهم<sup>۲۰</sup> نام وی را آورده و در رجال قرن دوازدهم نیز به وی اشاره کرده است.

#### درگذشت و آرامگاه

سرانجام بحکم قانون طبیعت این حکیم و عارف در پایان راه هفتاد ساله خود که همواره با رنج و دشواری همراه بود به منزلگاه اصلی رسید و جامه و قبای خسته تن را بکناری نهاد و فرشته‌وار در فردوس برین به جمع استادش صدرالمآلهین و دیگر اولیاء پیوست و دارقانی را پشت سر گذاشت.

سال وفات او معلوم نیست. برخی وفات او را سال ۱۰۵۱ نوشته‌اند ولی چون کتاب گوهر مراد را بنام شاه عباس دوم - که در سال ۱۰۵۲ به سلطنت رسیده - نوشته و در زمان وی حیات داشته بنابراین این تاریخ غلط است. برخی تاریخ ۱۰۷۲ را سال درگذشت او دانسته‌اند. قرائنی که می‌تواند مؤید این سال یا نزدیک به آن باشد، یکی اشعاری از او درباره شاگردش قاضی سعید قمی است که متولد سال ۱۰۴۹ بوده و نشان می‌دهد که وی در آن سالها جوانی فاضل و شاید بین بیست تا بیست و پنج سالگی بوده و اگر متوسط آنرا بیست و سه سالگی بگیریم ۱۰۷۲ خواهد شد.<sup>۲۱</sup>

قرینه دیگر داستان میرزا حسن لاهیجی فرزند فیاض است که گفته‌اند پس از درگذشت پدر باصرار دیگر شاگردان برمسند تدریس پدرش قرار گرفته و در مدرسه معصومیه دروس پدر را دنبال کرده است. چون تولد میرزا حسن نیز سال ۱۰۴۹ بوده بنابراین در زمان مرگ پدر قاعدتاً بایستی در سنی بوده که در فضل به پایه مطلوب رسیده و شایسته استادی باشد و شاگردان پدر او را از خود برتر بدانند و این نیز اگر حداقل در بیست و سه سالگی بوده باشد مقارن همان سال ۱۰۷۲ خواهد شد و بسا بیشتر از این باشد.

درگذشت این حکیم الهی در قم بوده و در قبرستان آنزمان - که امروز در نزدیک صحن مقدس حضرت معصومه و معروف به مزار شیخان است - دفن شده و گویا بعدها که قسمتی از قبرستان بسبب خیابانکشی از بین رفته بقایای جسد مطهر او را به صحن بزرگ حضرت معصومه انتقال داده‌اند و قبلاً سنگی هم بر روی آن قرار داشته که بعدها برای یکنواختی کف صحن آنرا بر داشته‌اند،<sup>۲۲</sup> و همانگونه که آرزو داشته و آرزوی همه عارفان است، بی نشان گشته و «بی نشان ناشده زایشان نتوان یافت نشان»<sup>۲۳</sup>

۱۷ - همان ص ۱۷۸ - ۱۷۹ و نیز مراجعه شود به منتخبات آثار

حکما - استاد آشتیانی - ج ۳ صص ۲۱۹ بعد.

۱۸ - ریحانة الأدب - ج ۳ - ص ۲۳۴.

۱۹ - طبقات اعلام الشیعه - ص ۲۱.

۲۰ - طبقات اعلام الشیعه قرن یازدهم ص ۷۳.

۲۱ - از برخی اشعار فیاض که با احتمال قوی درباره قاضی سعید است، بر می‌آید که وی در زمان شاگردی نوجوان بوده، از جمله می‌گوید:

طفل است و خاطری نتواند نگاه داشت

دل می‌برد ولیک نداند نگاه داشت.

طفلی هنوز و صرفه‌نازی نگاه‌دار

بگذار تا که بدر بر آید هلال تو

۲۲ - حدود شصت سال پیش باقی جسد به صحن برده شده و آقای زین العابدین قربانی لاهیجی در مقدمه کتاب گوهر مراد چنین نوشته است: «... بقایای جنازه را به صحن بزرگ حضرت معصومه علیهما السلام منتقل و جلو حجره‌ای که اکنون شهید مفتوح دفن است ده قدم بسوی حرم مدفون ساختند و در سال ۱۳۲۸ که به قم مشرف شدم سر قبرش که سنگی بر آن نصب بود فائحه خواندیم ولی اکنون که سنگهای قبور را برای یکسان سازی صحن از بین برده‌اند هیچ اثری باقی نمانده و آن قبری که در کنار خیابان ارم نزدیک چهارمردان قرار دارد مربوط به فرزندش میرزا حسن است.» مقدمه گوهر مراد - ص ۵.

۲۳ - جامی:

از خرابیات نشینان چه نشان می‌طلبی؟

بینشان ناشده زایشان نتوان یافت نشان